گفت‌وگو با بهاءالدین خرمشاهی درباره «نیایش‌های مولانا»

گواه عاشق صادق

لادن نیکنام

– آیا ساختار مناجات‌نامه وام‌گرفته از ساختار قرآن است؟

پاسخ مثبت است. این دعاها و مناجات‌های روزانه و شبانه مولانا به دو وجه ساختار قرآنی دارد؛ ۱- عبارات و جملات آن از نظر سبک و سجع همانند آیات قرآنی است. چون در خود قرآن کریم هم دعا بسیار است و کتاب‌هایی درباره ادعیه قرآنی بسیار است. ۲- از نظر درج و تضمین بسیاری از عبارات و آیات کامل قرآنی. من با همکاری دوست دانشمندم آقای دکتر سیامک مختاری کتابی مفصل به نام «قرآن و مثنوی» (فرهنگواره تاثیر آیات قرآنی در ادبیات مثنوی) تدوین کرده‌ایم. و کوشش اصلی آن با آقای مختاری که حافظ کل قرآن هم هستند، بوده است. در این کتاب نسبتاً حجیم حدود ۲۵۰۰ آیه از حدود ۶۲۲۵ آیه قرآن مجید را که بر یک یا چند بیت از حدوداً ۲۶ هزار بیت مثنوی به نحو مستقیم (گاهی تضمین) و غالباً اندکی غیرمستقیم اثر گذاشته با نام سوره و شماره آیه، و آوردن بیت مثنوی نشان داده‌ایم. در این کار – که بارها از سوی نشر قطره تجدید چاپ شده و استقبال شایانی دیده – و در کار دیگر («انسانم آرزوست»)، یعنی انتخاب ۴۰۰ غزل از حدود ۳۲۰۰ غزل مولانا – معروف به غزلیات شمس – به روشنی پی بردم که مولانا یا حافظ کل قرآن است یا نزدیک به حافظ. تلمیحات و اشارات و استفاده و استنادهای مولوی در آن دو اثر عظیمش به قرآن در سراسر ادب فارسی و حتی عربی نظیر ندارد. همین است که شادروان آیت‌الله‌العظمی سیدابوالحسن رفیعی‌قزوینی مثنوی مولوی را از تفسیرهای قرآن کریم به شمار آورده‌اند.

– جهان‌بینی مناجات‌نامه مولانا تا چه اندازه از قرآن تاثیر پذیرفته است؟

می‌توان گفت شاید عظیم‌ترین تاثیر را پذیرفته باشد. این نیایش‌نامه سراسر سرشار از شرح این اثرپذیری است. در هیچ صفحه از این ۱۳۰ صفحه (در قطع مقبول رقعی و اندکی کوچک‌تر) دعا یا بخشی از دعا / مناجات نیست که معانی و الفاظ و عبارات و جملات / آیات قرآنی نیامده باشد. در ترجمه فارسی که جانشین ترجمه ترکی دعاها شده، و در دست راست متن عربی دعاها آمده و در صفحه دست چپ – چنان که گفته شد – ترجمه فارسی، اگر مترجم در حد استاد محمد جعفری آشنایی و انس عمیقی با قرآن نداشت، نمی‌توانست با این دقت بالا و شایسته تحسین حد و حدود عبارات و جملات قرآنی و غیرقرآنی را باز شناسد. مراد این است که فصاحت و بلاغت عبارات دعاها در حدی است که برای ناآشنایان قابل اشتباه است، اما برای آشنایان با قرآن و ادعیه و ماثورات اسلامی (اعم از اهل سنت و شیعه) قابل بازشناسی و شایان لذت بردن روحی است. اگر از نظر چاپی برایتان امکان دارد دو سه صفحه از این نیایش‌ها را به نحوی که خوانا باشد اسکن کنید و در نشریه‌تان بیاورید تا معلوم شود گواه عاشق صادق در آستین باشد.

سوال اول شما درباره ساختار و سبک این نیایش‌ها بود و سوال دوم‌تان مربوط به محتوا و جهان‌بینی. بلاتشبیه و در مثال و تمثیل مناقشه نیست: از صفای می و لطافت جام / به هم آمیخته است جام و مدام.

– مولانا از مفاهیم قرآنی چه استفاده‌ای برای نگارش مناجات‌نامه‌اش کرده است؟

اصلاً مولانا برای درج و حل و تضمین و اقتباس عبارات و آیات قرآنی اندیشه خاصی نمی‌کرده. از بس که ذهن و زبانش قرآنی است، بی‌اختیار عبارات قرآنی بر زبانش جاری می‌شده. برای نمونه در یکی از نیایش‌ها (ص ۹۵) این گونه آغاز می‌کند: بسم‌الله الرحمن الرحیم. هوالله الذی لااله الاهو عالم الغیب و الشهاده هوالرحمن الرحیم. هوالله الذی لااله الا هو الملک القدوس السلام المومن المهیمن العزیز الجبار المتکبر الخالق البارىء المصور [سوره حشر، آیات ۲۳ و ۲۴] الغفار القهار الوهاب الرزاق الفتاح العلیم القابض الباسط تا درست و جمعاً ۹۹ اسم از اسماءالحسنی [نام‌های نیکوی خداوند که در سنت ۹۹ نام است و همه در این نیایش آمده اما در قرآن مجید حدود ۱۲۴ نام وجود دارد] برمی‌شمارد، و پس از آوردن این نام‌های نیکو چنین می‌آورد: [البدیع الباقی الوارث الرشید الصبور] «الذی لیس کمثله شىء و هوالسمیع البصیر» [(کسی که همانند او چیزی نیست و اوست که شنوای بیناست)، سوره شوری، آیه ۱۱]

... «نعم‌المولی و نعم‌النصیر» [(چه نیکو سروری و چه نیکو یاوری)، سوره انفال، آیه ۴۰]، «غفرانک ربنا و الیک المصیر» [(-پروردگارا- آمرزش تو را خواهانیم، و بازگشت به سوی توست)، سوره بقره، آیه ۲۸۵] سپس دنباله آن یک حدیث آمده: لااحصی ثناءً علیک انت کما اثنیت علی نفسک [(به شمار نتوانم آورد حمد و ثنای تو را، تو آن گونه‌ای که خود ثنای ذات خویش گفته‌ای)].

بهتر است پژوهنده صاحبدلی رساله‌ای در بازشناساندن آیات و احادیث این نیایش‌نامه بنویسد.

– ارتباط مولانا با خدایش قابلیت تفسیر امروزی دارد؟ یعنی ظرفیت این‌زمانی و این‌مکانی شدن برای مناجات‌های مولانا تا کجا متصور است؟

درباره ارتباط مولانا با خداوند، نه یک مقاله و یک رساله، باید «کتاب» نوشت. یک نکته مهم در این ارتباط، و مربوط به مولانا این است که او بین عرفان و تشرع، یعنی بین طریقت و شریعت را جمع کرده. خشوع و خشیت بندگی و خداپرستی او از حد و اندازه بزرگ‌ترین پارسایان شریعتمدار فی‌المثل غزالی [که اتفاقاً مولانا وسیعاً از افکار و آثار او اثر برده] بیشتر است. او هم به «توحید» مومنانه اهل شریعت دل سپرده است، هم به «وحدت وجود» عارفانه- که یکی هست و هیچ نیست جز او/ وحده لااله الاهو. خدای مولانا هم خدای عشق و عرفان است، هم خدای تعبد و قرآن. خدای عارفان شیعه هم همین وصف و صفات را دارد.

یک نکته مهم هم این است که دعا امروزی و دیروزی ندارد. البته امروزه نادر است که نادره‌ای پیدا شود و دعاهای دلنشین‌تر و خوش‌تدوین‌تر که لفظ و معنایش به اندازه نیایش‌های مولانا فصیح و بلیغ و استوار باشد، پدید آورد. امروزه مسلمان‌ها دعاهای کلاسیک را بیشتر دوست دارند. مولانا به الفاظ و معانی دعاها و ماثورات شیعه هم بسیار توجه داشته. به نظر من اگر این مجموعه (نیایش‌های مولانا) درست شناسانده شود، یکی از محبوب‌ترین آثار قدسی روزگار ما خواهد شد، و سالی چندبار به تجدید چاپ خواهد رسید.

– خود قرآن تا چه اندازه توانسته نیروی الهام شاعران ما را برانگیخته و آنها را سمت سرودن شعر یا انواع دیگر نوشته‌ها پیش ببرد و تسلط به زبان عربی تا چه حد به رشد زبان فارسی کمک می‌کند؟

سوال شما در واقع دو سوال است. به اختصار به هر دو جواب می‌دهم. الهام‌بخشی قرآن برای شاعران مسلمان قدیم و حتی عصر جدید وصف‌ناپذیر است. از سنایی تا سپهری نفوذ قرآن عظیم است. شاعران عارف بزرگ ما از جمله سنایی، عطار، مولانا و سپس سعدی و حافظ بدون این اتصال با قرآن بی‌شک به اوجی که رسیده‌اند نمی‌رسیدند. یکی از پژوهشگران برجسته معاصر در این زمینه خانم سامیه بصیرمژدهی است که مقاله مرجع پرباری در جلد دوم «دانشنامه ادب فارسی» (به سرپرستی استاد حسن انوشه) تحت عنوان «قرآن و ادب فارسی» نوشته‌اند. همچنین ایشان به درخواست بنده که سرپرست «دانشنامه قرآن و قرآن‌پژوهی» بودم، ویرایش و روایت دیگری با همان عنوان برای آن «دانشنامه» نوشته‌اند. نیز مقاله‌هایی با این عناوین در همین دانشنامه: «حافظ و قرآن»، «سنایی و قرآن»، «ناصرخسرو و قرآن»، «عطار و قرآن»، «مثنوی و قرآن»، «کلیات شمس و قرآن» و «شعر معاصر فارسی و قرآن» که یک از یک پربارتر است. اما درباره اینکه تسلط به زبان عربی تا چه حد به رشد زبان فارسی کمک می‌کند، باید گفت تصور نمی‌توان کرد اگر زبان عربی، چه تک‌واژه‌ها، چه ترکیبات نیم‌فارسی - نیم‌عربی (مانند خداحافظی، سلام دادن، کتاب نوشتن، روایت کردن، استفاده بردن/ رساندن/ داشتن و هزاران دیگر)، چه تعبیرات و امثال آن نبود، زبان فارسی از شدت ضعف به چه روزی می‌افتاد. زبان سعدی و حافظ بیش از ۶۰ درصد واموازه عربی دارد. این نکته هم مهم است که ما اغلب قریب به اتفاق آنچه از عربی گرفته‌ایم، با تغییر و تصرف معنایی و صرفی و نحوی بوده است. بدون آشنایی با عربی نه ادب قدیم را می‌توان شناخت نه نثر امروزین می‌توان نوشت.

– اولین بار کلمات ترجمه متون مقدس از کجا به ذهن شما الهام شد؟ این زبان روح و فکر اندیشه آدمی را به شدت تحت تاثیر قرار می‌دهد، آیا به دواوین شعر ایران مرتباً مراجعه می‌کردید یا ساختارهای ترجمه از زبان‌های دیگر به فارسی هم مد نظرتان بود؟

بدون مقدمه نمی‌توانم به این پرسش شما جواب بدهم. مقدمه درباره همین نیایش‌نامه دلپذیر و خوش‌معنی و اثرگذار مولاناست که همین ایام هم مراسم عظیم عرس (بزرگداشت سالگشت وفات او در اواخر آذرماه) در ترکیه با حضور شرکت بیش از دو میلیون زائر از سراسر جهان برگزار می‌شود. این نیایش‌نامه (که امیدوارم به صورت نمایشنامه حروف‌نگاری نشود) را بانوی مولوی‌پژوه خانم فروزنده اربابی- همسر استاد محمد بردبار مولوی‌شناس و نگارنده شرحی شش‌جلدی بر شش دفتر مثنوی و مدرس مثنوی و غزلیات شمس که در سال‌های اخیر به عنوان یکی از مشایخ مولویه/ نماینده از ایران انتخاب شده و هرساله در مراسم شرکت می‌کند- به ایران آورد. این متن عربی- ترکی بود که با کوشش سه نفر به صورت عربی- فارسی درآمد و نشر باغ به مدیریت آقای کوروش کارآگاهی آن را به بهترین وجه به چاپ رسانید و من انتظار دارم دوستداران مولوی و عرفان ایرانی- اسلامی از آن استقبال عام و تام به عمل آورند.

ترجمه را می‌توان خلق دوباره متنی دانست که مترجم با روح آن، زبانش، فکر و اندیشه‌اش همراه و هم‌قدم شده است. بازآفریدن همیشه نتیجه‌اش درخشان نیست مگر مترجم توانسته باشد به طریقی به درون متن نفوذ کرده باشد. بهاءالدین خرمشاهی در این راه همیشه موفق عمل کرده است و توانسته بهترین معادل‌ها را در زبان فارسی یافته در کنار هم قرار داده تا برترین نوع تاثیرگذاری را بر ما داشته باشد. زبانی که نشان از تسلط به زبان فارسی داشته و اینکه او خانه‌اش زبان است و در آن هر نوع دخل و تصرف زیبایی‌شناسانه‌ای را مجاز می‌داند و مطمئن است مخاطب همراه او می‌شود. چه وقتی ترجمه قرآن می‌خواند چه متن‌های دیگر که چالش‌های خاص خود را دارند. در این موارد مترجم واسطه‌ای است مهم میان مخاطب و خالق. از یک سو باید وفادار به متن اصلی باشد از طرفی دیگر باید امکانات و بضاعت مخاطبان را در نظر گرفته و زبانی درخور یافته تا حس آن متن منتقل شود. از سوی دیگر باید اندیشه حاکم بر آن متن به نحو احسن باز تاب یافته و شعور مخاطب را درگیر کند. متن مناجات مولانا و در ادامه ترجمه‌های بهاءالدین خرمشاهی از قرآن در کنار هم به خوبی نشان می‌دهد طیف وسیعی از مخاطبان در این کتاب همراه متن شده و بیشتر از همه پیوند و تاثیرپذیری مولانا را از متون مقدس شاهدیم. گویی شاعر در هر حالی به متون مقدس بالاخص قرآن کریم تسلط داشته و از لحن آن الهام گرفته و بن‌مایه‌های بندگی و خضوع و خشوع را در جا به جای مناجات‌هایش می‌بینیم. ادبیت به کاررفته در ترجمه‌های این کتاب کاملاً درخور متونی از این دست بوده و در عین حال آهنگین بودنش به همراهی بیشتر مخاطبان با متن می‌انجامد. کتابی که می‌تواند از منظر تطبیقی هم اهمیت داشته باشد و نشان دهد قدمای ادب ایران چگونه به زبان عربی تسلط داشته و حتی چه بسا با آن زبان فکر می‌کرده‌اند. اثری که آنان آفریده‌اند ریشه در ناخودآگاه جمعی ما داشته و به همین دلیل هم شعر و هنرشان ماندگار است. مساله آنها زبان بوده است همچنان که بهاءالدین خرمشاهی به ما نشان می‌دهد مساله او هم زبان است. راز زیبایی و مانایی در همین یک کلمه نهفته است.

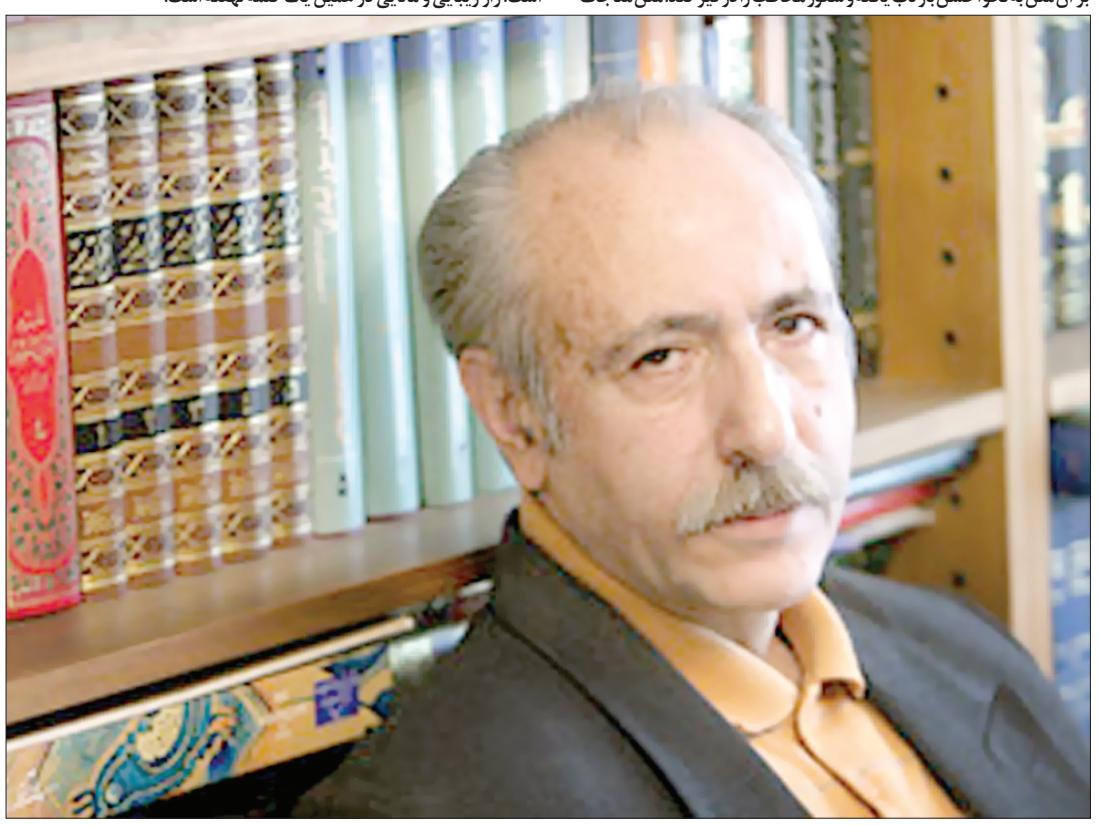

در این کار استاد دکتر توفیق‌سبحانی مقدمه‌ای نوشته‌اند و سیر و سند این مجموعه را نشان داده‌اند. استاد محمد جعفری هم که معارف اسلامی پیشرفته‌ای دارند، این اثر را از روی متن اصلی عربی به فارسی شیوایی ترجمه کرده‌اند. ترجمه چهار سوره قرآن و ده‌ها آیه و عبارت قرآنی را از ترجمه ساده بنده از قرآن برگرفته‌اند. بنده ترجمه را که عالی بود، ویراستارانه خوانده و با اصل مقابله کرده‌ام. حال می‌رسیم به پاسخ سوال شما. با شرحی که در مقدمه گفتم ترجمه حدوداً یک سوم این اثر به من ربط دارد و به قلم من است. بقیه که انصافاً شیوا و شفاف و شیرین است به قلم حجت‌الاسلام والمسلمین محمد جعفری است. علاوه بر قرآن کریم، دعای کمیل را هم به شیوه‌ای آزادتر از ترجمه قرآن ترجمه کرده‌ام، که همین ایام به صورت دومتنی (عربی- فارسی) از سوی نشر بین‌الملل زیر چاپ است. حال سوال شما اگر به نثر ترجمه نیایش‌های مولانا مربوط می‌شود، امتیاز اصلی‌اش به آقای جعفری بازمی‌گردد، اما اگر به ترجمه من از قرآن عنایت دارید سپاسگزارم. بیش از ۴۰ سال است که با قرآن و علوم قرآنی و در راس آنها تفسیرهای عربی و فارسی و قدیم و جدید، و شیعی و سنی درجه اول قرآن انس و در آنها مطالعه دارم. در ادب کهن فارسی هم طبعاً مطالعه مدید دارم. در عالم حافظ‌پژوهی هم که دومین رشته علاقه و تحقیق من است، مانند رشته قرآن‌پژوهی، کتاب و مقاله بسیار نوشته‌ام. امروزه- یعنی دهه‌ها است- که متون مقدس را به نثر امروزین و معیار ترجمه می‌کنند. من هم با آنکه می‌توانستم قرآن را به نثر ادیبانه و کهن‌گرایانه برگردانم، ولی برای آنکه خوانندگان با کلمات و تعابیر دور از ذهن مواجه نشوند و برای آنکه به عقل جمعی و عملکرد جهانی وفادار باشم، ترجمه ساده و مفهوم‌گرا به دست داده‌ام. این ترجمه از ۱۳۷۴ تاکنون ظرف مدت ۱۵ سال در چهار قطع- که اصلی‌تر آن قطع رحلی با حواشی و توضیحات پای صفحه است- ۲۰ بار تجدید چاپ شده است.

– آیا می‌پذیرید که هنگام ترجمه، خلق مجدد متن اتفاق می‌افتد؟ آنهایی که عربی نمی‌دانند با متن شما همراه می‌شوند و به لایه‌های متنوع و درخشانی دست پیدا می‌کنند. هم ساده خوانده می‌شوند، هم جدی و ژرف درک می‌شوند.

به نکته یا واقعیت مهمی در کار ترجمه اشاره کردید. دهه‌ها و شاید سده‌هاست که این سوال و مساله در حوزه ترجمه‌پژوهی مطرح است که آیا ترجمه فن است یا هنر. به نظر من هم فن است هم هنر. جنبه‌های فنی‌اش اکتسابی و آموختنی و آموزاندنی است. جنبه هنری‌اش جوهر و جنمی است که باید در شخصیت مترجم وجود داشته باشد. این مساله و بیش از صد مساله دیگر مربوط به ترجمه را در کتابی به نام «ترجمه‌کاوی» در دست نگارش دارم که رو به پایان است و به زودی حروف‌نگاری آن در نشر ناهید آغاز می‌شود، امیدوارم تا نمایشگاه بین‌المللی کتاب اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۰ منتشر شود.

در پیرامون همین مساله و سوال ژرف شما که ترجمه را خلق مجدد می‌دانید، نوشته‌ام - و دیگران هم نوشته‌اند- که ترجمه (البته ترجمه خوب و موفق و خوشخوان و درست و درمان و دستورمند) از تالیف دشوارتر است زیرا در تالیف شمای مولف آزادید که مافی‌الضمیر خودتان یعنی حرفی را که در دل یا در سر دارید، هرگونه که بخواهید با انتخاب هر کلمه یا هر تعبیر یا هر جمله ادا کنید. اما در ترجمه ده‌ها قید و تنگنا در کار است. فی‌المثل یک لحظه غافل شوید ترجمه‌تان بوی ترجمه پیدا می‌کند و آفت‌های دیگر. با تشکر از شکیبایی شما و خوانندگان فرزانه.

نکته

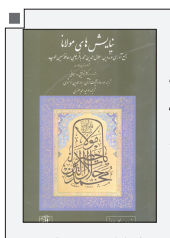

دعا امروزی و دیروزی ندارد. البته امروزه نادر است که نادره‌ای پیدا شود و دعاهای دلنشین‌تر و خوش‌تدوین‌تر که لفظ و معنایش به اندازه نیایش‌های مولانا فصیح و بلیغ و استوار باشد، پدید آورد. امروزه مسلمان‌ها دعاهای کلاسیک را بیشتر دوست دارند. مولانا به الفاظ و معانی دعاها و ماثورات شیعه هم بسیار توجه داشته. به نظر من اگر این مجموعه درست شناسانده شود، یکی از محبوب‌ترین آثار قدسی روزگار ما خواهد شد.

گفت‌وگو

علیرضا عباسی– ستار جانعلی‌پور

گفت‌وگو با جلیل صفربیگی

پوست‌اندازی یک ژانر

جلیل صفربیگی شاعر نام‌آشنایی در شعر ایران است که اکثر علاقه‌مندان نام او را به سبب رباعی‌های موفقی که سروده در ذهن دارند. دستاورد تلاش مستمر این شاعر ایلامی در عرصه شعر و در طول عمر شاعری‌اش تاکنون، به چاپ رسیدن ۱۱ مجموعه شعر متنوع است که اکثر مجموعه‌های به چاپ‌رسیده از وی به رباعی اختصاص دارد. علاوه بر اینکه صفربیگی توانایی خود را در سرودن رباعی به اثبات رسانده و آثاری با طراوت و دارای نگاهی نو را در این قالب شعری ارائه کرده، سروده‌های سپید او نیز از ویژگی‌های منحصر به فرد و قابل توجهی برخوردارند. وجود استقلال زبان و ذهن و همچنین توجه به ساختار مستقل در سروده‌های صفربیگی چه رباعی و چه سپید، نشان از وجود یک خصیصه ممتاز در نگاه وی دارد.

– آقای صفربیگی، اولین مجموعه شعری که از شما در سال ۷۸ به چاپ رسیده، مجموعه‌ای از شعرهای سپیدتان است. این نشان می‌دهد که گرایش اولیه شما به این ژانر شعری بیشتر بوده، چطور شد که پس از آن به یکباره به رباعی‌سرایی علاقه نشان دادید و تاکنون هفت مجموعه رباعی به چاپ رساندید؟

من با غزل شروع کردم و چند سال غزل سرودم، همزمان شعر سپید هم می‌گفتم. به هرحال در دهه ۷۰ اقبال به شعر سپید و رونق این ژانر باعث شد تجربه‌هایم را در این قالب زودتر منتشر کنم بعد به رباعی‌سرایی رو آوردم از سال ۸۲. حس کردم این فرم از بین قالب‌های کلاسیک ظرفیت بهتری دارد. تجربه کردن در این قالب را هم دوست داشتم. کتاب اول رباعی‌ام که منتشر شد با استقبال بسیار خوبی مواجه شد. از آن به بعد تقریباً هر سال یک مجموعه رباعی منتشر کرده‌ام. در سومین مجموعه‌ام کارهایی در حیطه فرم رباعی انجام دادم که باز هم خودم را راضی نکرد. اگرچه بسیاری از این کار تقلید کردند ولی دیدم فرم رباعی بسیار کامل است و نیازی به دستکاری ندارد. در حوزه تجربه‌های خودم در حیطه محتوا اما مساله کمی فرق می‌کند. رباعی فارسی دچار نوعی تقدس ساختگی شده بود. طی قرن‌ها اجازه ورود بسیاری از اصطلاحات و کلمات را به این قالب نداده بودند، حس کردم می‌شود این تابو را شکست و واقعاً هم شکست. امروزه با واژه‌ها برخورد شاعرانه و غیرشاعرانه برای ورود به این قالب نمی‌شود. ضمن اینکه رباعی ما به شدت از جزییات فاصله گرفته بود و دچار نوعی کلی‌گویی و کلی‌نگری شده بود. البته تلاش‌های بسیار خوبی از قبل صورت گرفته بود مثل رباعی‌های درخشان منصور اوجی یا قیصر و ارژن و ایرج زبردست و تعدادی دیگر از شاعران اما باز هم این ژانر نیاز به پوست‌اندازی داشت و هنوز هم دارد. همین احساس نیاز و عطش مخاطب باعث شد تجربه‌هایم را منتشر کنم.

– علت اینکه ۱۰ سال طول کشیده تا مجموعه دیگری از آثار سپیدتان را چاپ کنید چه بوده؟ آیا در این مدت به طور کلی از این ژانر کناره گرفته بودید و فقط رباعی می‌نوشتید یا علت دیگری هم وجود دارد؟

من هیچ وقت ارتباطم را با شعر سپید قطع نکردم. من به شعر قالبی نگاه نمی‌کنم و فکر می‌کنم شعر خوب محدود به قالبی خاص نمی‌شود. در واقع در طول این سال‌هایی که شعر سپید نگفتم یا منتشر نکردم از تجربیاتم در شعر سپید به نفع رباعی استفاده کردم. قالب‌های کهن و کلاسیک شعر فارسی نیاز به محاکات با قالب‌های نو دارند و این محاکات مطمئناً به سود آنهاست. شعر کلاسیک فارسی امروزه با فقدان تئوری مواجه است و این خلأ کاملاً مشهود است. به نظرم می‌توان از همین تئوری‌های شعر امروز برای احیا یا حداقل بقای بیشتر قالب‌های کلاسیکی مثل غزل و رباعی و دوبیتی استفاده کرد. البته به نظرم ظرفیت و ویژگی‌های خاص فرمی قالب رباعی امکان بیشتری برای استفاده از امکانات شعر سپید امروز دارد. به هر حال رباعی ساخت‌مندترین قالب شعر فارسی است و وزن منحصر به فردی دارد. بحر هزج بسیار به زبان گفتار فارسی نزدیک است. در این مدت من روی این موضوع کار کردم و در واقع سپیدسرایی‌ام را در رباعی دنبال کردم.

– پس از چاپ مجموعه دوم از شعرهای سپیدتان مجدداً مجموعه‌ای دیگر از رباعی‌های شما به نام سونات بلوط به چاپ رسید. دلیل علاقه شما به فعالیت در دو ژانر مستقل (رباعی و سپید) به طور همزمان چیست؟ آیا تصور نمی‌کنید تمرکز بر یکی از آنها می‌تواند قوت آثار شما را افزایش دهد؟

رباعی قدیمی‌ترین و ساخت‌مندترین و ایرانی‌ترین قالب شعر فارسی است. فرم ویژه و می‌توان گفت مدرنی دارد. مینی‌مال بودن این قالب و همین طور موسیقی و وزن منحصر به فردش و قدرت مانوری که این امکانات به شاعر می‌دهند این قالب را ممتاز کرده‌اند. به تجربه دریافته‌ام شعر سرودن در این دو ژانر- سپید و رباعی- باعث تضعیف دیگری نخواهد شد. من

دنبال استفاده از ظرفیت‌های شعر سپید در قالب رباعی هستم. به عنوان مثال جزیی‌نگری از مولفه‌هایی است که می‌تواند در رباعی به نحو شایسته‌ای مورد استفاده قرار گیرد ضمن اینکه شعرهای کوتاهی که در قالب سپید سروده می‌شوند از نظر فرمی بسیار به رباعی شباهت دارند. کافی است نگاهی به طرح هایکو، تانکا و به طور کلی شعر کوتاه سپید بیندازید که از نظر فرمی قرابت زیادی با رباعی دارند. به نظرم نیما که رباعی‌سرا هم بوده از رباعی و فرمش برای شعر نو استفاده کرده.

– پس موافقید که رباعی به دلیل داشتن بافت موجز ساختاری نسبت به سایر قالب‌های کلاسیک قرابت بیشتری با شعر آزاد دارد؟ و از طرفی امکان گسترده‌تری برای تنوع موضوعی و نیز ورود به مسائل اجتماعی و حتی سیاسی در آن وجود دارد؟

یکی از خاستگاه‌های اصلی رباعی مجالس عمومی مردم و مکان‌های تجمع خواص و عوام بوده است. خانقاه‌ها و کافه‌ها و بازار و... در طول تاریخ ایران محل تولید و نشر رباعی بوده‌اند. بسیاری از رباعیات فارسی حاصل بداهه‌سرایی بوده‌اند و بسیاری نیز حامل پیام‌های خاص مذهبی، سیاسی و اجتماعی. همان طور که گفتم از نظر محتوایی رباعی قالب مردم بوده در مقابل قالب‌های دیگر مثل قصیده که رسانه دربار بوده‌اند. و بسیاری از حرف‌ها و مطالب اجتماعی که مردم جرات یا قدرت و آزادی ابراز آن را نداشته‌اند در قالب رباعی سروده شده و به دلیل فرم مینی‌مال و وزن منحصر به فردش به سرعت در میان مردم رواج یافته‌اند. حتی بسیاری از عرفا و حکما برای بیان مفاهیم عمیق فلسفی و عرفانی از این قالب استفاده کرده‌اند که نمونه‌های رباعیات فلسفی که سراینده مشخصی ندارند و به خیام منسوب شده‌اند در همین موضوع ریشه دارد. یا تعداد زیاد رباعیاتی که در تاریخ ادبیات فارسی موجود است و سراینده مشخصی ندارند. خسروانی، هایکو، لیکو، تانکا، رنگا، سه‌خشتی و... قالب‌های کوتاهی هستند که در بین زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف رواج دارند و قرابت فرمی و ساختاری زیادی با رباعی دارند ضمن اینکه طرح و شعر کوتاه سپید و... همه به رباعی شبیه‌اند. در این میان شعر نیمایی بیشترین قرابت را با رباعی دارد. جالب اینجاست که دنیا شعر فارسی را بیشتر با خیام و آن هم قالب رباعی می‌شناسد همان طور که ما ژاپن و چین و... را با هایکو می‌شناسیم و هنوز ترجمه رباعیات خیام هم به دلیل محتوای عمیق و هم ترجمه‌پذیری بیشتر این قالب نسبت به دیگر قالب‌های کلاسیک در بیرون از ایران خوانندگان و خواهان بسیاری دارد. از نظر مضمونی هم رباعی دیگر منحصر در فلسفه و عرفان نیست. بسیاری از مضامین امروز شعر فارسی در رباعی امروز پرداخت شده‌اند و رباعی راه را به هیچ مضمون و کلمه‌ای برای ورود نبسته است. و به نظرم این موضوع حکایت از ظرفیت بالای این قالب دارد. در نمونه‌های موفق رباعی امروز می‌توان به راحتی مولفه‌های شعر سپید را یافت.

– و سوال آخر اینکه در تعدادی از شعرهای شما نگاهی خاص نسبت به ایلام دیده می‌شود، آیا تعلق خاطر شما صرفاً به این خاطر است که در آنجا متولد شده‌اید و زندگی می‌کنید؟

سعی کرده‌ام ایلام در شعرهایم محدود و منحصر به یک نام و جغرافیای خاص نشود. ریشه ایلام، الم است و به شکل غریبی با درد و رنج آمیخته است. نمی‌توانم به عنوان یک شاعر چشمم را به واقعیات زندگی اطرافم ببندم. باور کنید در اینجا تا دل‌تان بخواهد مضمون ریخته است! که فکر می‌کنم این حرف‌هایی که به بهانه ایلام زده‌ام در همه جا وجود دارند. من در متن این وقایع هستم و دردهای مردم من با دردهای همه مردمان جهان یکی هستند اینجا البته عیان‌تر و عریان‌ترند. حس کردم می‌توانم دردهایمان را فریاد بزنم. حاصلش شد سونات بلوط! ضمن اینکه مجموعه‌ای از شعرهای سپید تازه‌ام با عنوان «شترها از فینیقیه شیشه آورده‌اند» در دست انتشار است.

گزارش

در سینه مردمان عارف مزار ماست

برای شرکت در مراسم هفته مولانا دعوت وزارت فرهنگ و توریستی کشور ترکیه را لبیک گفته‌ایم و اینک در فرودگاه قونیه هستیم. سالن پر از ایرانیان مشتاقی است که از تهران و سایر شهرهای کشورمان برای این سفر روحانی آمده‌اند.

از چند ماه پیش مسوولان برگزارکننده هفته مولانا با اینجانب به عنوان یکی از اعضای بنیاد بین‌المللی مولانا تماس گرفتند و گفتند امسال وزارت فرهنگ ترکیه تصمیم گرفته از اعضای عالی‌رتبه بنیاد از کشورهای مختلف جهان برای شرکت در مراسم دعوت کند؛ و اسامی دعوت‌شوندگان به ترتیب: استاد محمد بردبار از ایران، کبیر هلینسکی از امریکا، پیتر کونز از سوئیس، مرکل از آلمان، ویلیام از امریکا و کوستاوو از کلمبیا.

هدف از این دعوت آشنایی این دوستان با همدیگر و اطلاع پیدا کردن از نحوه کار بنیاد بین‌المللی مولانا و مهم‌تر از آن شرکت در مراسم مذهبی، عرفانی بزرگداشت هفتصد و سی و پنجمین سال رحلت مولانا جلال‌الدین بلخی بود.

دوستان دیگر که همگی مسلمان شده‌اند و اسامی ابراهیم، سلمان، سلیمان، کبیر و علی را برای خود برگزیده‌اند از استاد بردبار سوال دارند؛ سوال راجع به شمس‌تبریزی.

قرار بر این است که هر روز صبح بعد از اقامه نماز در قرق به بارگاه برویم. همگی با ادب وارد محوطه تربت مولانا می‌شویم. در اتاق تلاوت می‌ایستیم و یکی از دوستان ترک شروع به تلاوت قرآن کریم می‌کند.

در بزرگ‌ترین سالن فرهنگی قونیه و در اتاق مدیریت آنجا پیش دکتر ارجان نشسته‌ایم. در مرکز فرهنگی مولانا تا دقایقی دیگر آیین سماع آغاز خواهد شد؛ مراسمی که دوستان ترک بیشترین نیروی خود را صرف هر چه بهتر برگزار کردن آن می‌کنند، سماع‌زنان یا دراویش چرخان سهم بسیار عمده‌ای در شناساندن افکار مولانا در کشورهای اروپایی و خصوصاً امریکا دارند؛ منظره‌ای بس بدیع و در جهان منحصر به فرد.

اولین ردیف به گروه ما اختصاص داده شد. پوست قرمز شیخ جلوی ما گسترده شد؛ مظهری از شمس‌تبریزی. فاروق همدم چلبی می‌نشیند و بلافاصله در سمت راستش استاد بردبار را می‌نشاند. دیگران بعد از استاد می‌نشینند. همگی آنها می‌دانند که بعد از مقام چلبی مهم‌ترین مقام مولویه به کسی تعلق دارد که تفسیر مثنوی شریف می‌کند. ترک‌ها مثنوی‌خوانش می‌گویند. فردایش ۵:۳۰ صبح حزن و اندوهی جانکاه فضا را دربرگرفت. اشک از چشمان استاد بردبار و من و دیگر دوستان باریدن گرفت. آری صبح عاشوراست. عاشورای حسینی. یاحسین باز این چه شورش است که در خلق عالم است. در سر ما نیز شوری است و غوغایی.

بعد از اقامه نماز صبح امام جماعت مسجد راجع به واقعه کربلا حرف می‌زند. به طرف بارگاه مولانا حرکت می‌کنیم. یا حسین امروز روز رحلت یکی از بزرگ‌ترین مردان عالم معنا نیز هست؛ مرگ مولانا. همو که در مثنوی راجع به عاشورا چنین گفته است: سوی شادروان دوست تاختند / کنده و زنجیر را انداختند.

باری وارد بارگاه می‌شویم. همه دوستان پشت سر استاد بردبار ایستاده‌اند. صورت استاد همانند کودکان گلگون شده. چانه‌اش می‌لرزد، شروع می‌کند: السلام علیک یا حسین‌ابن علی. یا مظلوم. یا سالار شهیدان. زیارت عاشورا را می‌خواند. حالتی فوق شرح و بیان در تربت قرق شده مولانا جلال‌الدین حاکم شده. خادمان نیز هر یک سر در گریبان فرو گرفته و گریه می‌کنند، زیارت‌نامه عاشورا به پایان رسیده و استاد بردبار را حالتی دیگر است.

از بیشتر دنیا خبرگزاری‌های مختلف مشغول تهیه گزارش هستند. و روز بعد خیل عظیمی از روستاییان ترک در داخل محوطه هستند همگی تسبیح به دست و فاتحه‌خوان. در گوشه و کنار بارگاه ایرانیان را می‌بینیم. علامتی کاملاً مشخص دارند یا مثنوی شریف دارند یا گزیده غزلیات کدکنی. برخی نیز کتاب تازه چاپ شده نیایش‌های مولانا را که دعاهایی است که مولانا خود آنها را می‌خوانده، در دست دارند.

برای سلامتی جنابان استادان توفیق سبحانی، بهاءالدین خرمشاهی و جعفری دعا می‌کنم که با کوشش آنان، امکان چاپ این کتاب میسر شد. با ترجمه‌ای روان و زیبا و پیشگفتاری جانانه.

امشب آیین سماع به مناسبت وفات جناب مولانا به طرزی باشکوه برپا خواهد شد. ۱۷ روز از آغاز شروع مراسم هفته مولانا می‌گذرد. مردم قونیه نزدیک ۸۰۰ سال است که مولانا را چون نگینی در قلب خود نشانده‌اند، بر جنازه‌اش اشک‌ها ریخته و سپس در کنار تربت پدرش سلطان‌العلما نهاده‌اند. آری همه به سمت محل برگزاری مراسم هجوم آورده‌اند اما مگر گنجایش سالن چقدر است؛ ۲۵۰۰ نفر. مسوولان سالن با مهربانی زایدالوصفی با همه برخورد می‌کنند که مبادا کسی از امشب خاطره تلخ با خود ببرد. برای اولین بار امسال نخست‌وزیر ترکیه رجب طیب اردوغان با زبان فارسی سخنرانی‌اش را آغاز می‌کند و از عاشورای حسینی می‌گوید و سرانجام سماع‌زنان با نوای نی وارد سالن سماع‌خانه می‌شوند، درویش سماع‌کننده سکه «کلاه مولویه» را به نشانه سنگ قبرش بر سر می‌گذارد، و تنوره تن‌پوش سفید و بلند را کفن خود می‌دا